




A Historical Analysis of Western Political Penetration in Iran (1799–1925) With Emphasis on the Thought of Ayatollah Khamenei

Mohammad Rajabi

Associate Professor, Political Geography, Institute of Police Research and Social Studies, Tehran, Iran.

m52.rajabi@gmail.com

 0000-0002-6242-8681

Abstract

This article examines the trajectory of Western political penetration in Iran from 1799 until the establishment of the First Pahlavi rule. Emphasizing the thought of Ayatollah Khamenei, the study explicates the gradual transition from penetration to structural domination. The research adopts a historical–analytical method grounded in primary sources and political developments during the Qajar era and the early Pahlavi period. Data are analyzed through a focus on key events and socio-political contexts in order to clarify the relationship between Western power politics and domestic vulnerabilities. The findings indicate that late eighteenth-century diplomatic relations and courtly connections laid the groundwork for Western political penetration. During the Qajar period, extensive concessions and contracts deepened this process and weakened Iran’s political independence. A turning point emerged during the Constitutional Revolution, where, despite increased political participation, conditions were created for the infiltration of Western ideas and institutions, and foreign powers consolidated their influence by exploiting internal divisions. Ultimately, the coup d’état and the establishment of the First Pahlavi monarchy—supported directly by Western powers—transformed penetration into structural domination and institutionalized a pattern of political–cultural dependency. The study concludes that neglecting internal weaknesses may once again pave the way for penetration and domination, and that conscious resistance constitutes a vital necessity for contemporary Iran.

Keywords: Western political penetration; Concessions; Constitutional Revolution; First Pahlavi; Pahlavi domination.



مقاله پژوهشی

تحلیل تاریخی نفوذ سیاسی غرب در ایران (۱۷۹۹ م - ۱۹۲۵ م) با تأکید بر اندیشه حضرت آیت الله خامنه‌ای

محمد رجبی

دانشیار جغرافیای سیاسی پژوهشگاه علوم انتظامی و مطالعات اجتماعی، تهران، ایران.

m52.rajabi@gmail.com

ID 0000-0002-6242-8681

چکیده:

این مقاله روند نفوذ سیاسی غرب در ایران از ۱۷۹۹ م تا استقرار سلطه پهلوی اول را بررسی می‌کند. پژوهش با تأکید بر اندیشه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای سامان و گذار تدریجی نفوذ به سلطه را تبیین می‌نماید. روش تحقیق تاریخی-تحلیلی و مبتنی بر منابع و تحولات سیاسی دوره قاجار و پهلوی اول است. داده‌ها با تمرکز بر رویدادهای کلیدی و بسترهای اجتماعی-سیاسی تحلیل شده‌اند تا رابطه میان سیاست‌های قدرت‌های غربی و ضعف‌های داخلی روشن شود. یافته‌ها نشان می‌دهد روابط دیپلماتیک و پیوندهای درباری اواخر قرن هجدهم، زمینه نفوذ سیاسی غرب را فراهم کرد. در دوره قاجار، قراردادهای امتیازات گسترده این روند را تعمیق بخشید و استقلال سیاسی ایران را تضعیف نمود. نقطه عطف در انقلاب مشروطه بود؛ جایی که با وجود مشارکت سیاسی، بستر رُسوخ اندیشه‌ها و نهادهای غربی شکل گرفت و قدرت‌های خارجی با بهره‌گیری از شکاف‌های داخلی نفوذ خود را تثبیت کردند. در نهایت، کودتا و تأسیس سلطنت پهلوی اول با حمایت مستقیم غرب، نفوذ را به سلطه ساختاری بدل ساخت و الگویی از وابستگی سیاسی-فرهنگی را نهادینه نمود. نتیجه آنکه بی‌توجهی به ضعف‌های داخلی می‌تواند بار دیگر مسیر نفوذ و سلطه را هموار کند و مقابله آگاهانه با آن ضرورتی حیاتی برای امروز ایران است.

واژگان اصلی: نفوذ سیاسی غرب، امتیازنامه، انقلاب مشروطه، پهلوی اول، سلطه پهلوی.

دسترسی به مقالات نشریه علمی مطالعات راهبردی انقلاب اسلامی (Open Access) است.

نشریه علمی «مطالعات راهبردی انقلاب اسلامی» تحت مجوز بین‌المللی Creative Commons Attribution 4.0 International CC BY 4.0

Doi: 10.22034/irsj.2025.503840.1105

مسئولیت مقاله از نظر محتوای علمی و نظرات مطرح‌شده در متن آن، به عهده نویسندگان و یا نویسنده مسئول مقاله می‌باشد و مورد تأیید / عدم تأیید صاحب امتیاز نشریه مطالعات راهبردی انقلاب اسلامی نمی‌باشد.

مقدمه

نفوذ سیاسی غرب در ایران از سده نوزدهم میلادی آغاز شد و طی بیش از یک قرن، مسیر تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور را شکل داد. ورود نمایندگان و کارگزاران انگلیسی در آغاز این قرن، اگرچه در ظاهر محدود به روابط دیپلماتیک و پیوندهای درباری بود، اما با ایجاد شبکه‌های اطلاعاتی و نفوذ مالی، زمینه را برای تسلط سیاسی غیرمستقیم فراهم ساخت. این روند در بستر ضعف ساختار حکمرانی قاجار و استبداد داخلی شکل گرفت و الگویی را به وجود آورد که بعدها در جریان مشروطه و دوران پهلوی تعمیق یافت.

در نیمه دوم قرن نوزدهم، نفوذ غرب با امتیازنامه‌ها و قراردادهای اقتصادی ویژه تعمیق شد؛ امتیازاتی که در ظاهر اقتصادی بودند اما در عمل، ابزارهایی برای کنترل سیاست‌های حکومتی به شمار می‌رفتند و استقلال ملی ایران را مخدوش ساختند. نمونه‌های بارز آن، امتیاز رویتر، رژی و دارسی هستند که همزمان با بسترسازی اقتصادی، نفوذ سیاسی و امنیتی غرب را گسترش دادند و زمینه را برای شکل‌گیری وابستگی نهادی و فرهنگی فراهم کردند. آثار این نفوذ نه تنها در چارچوب مالی و اداری دولت، بلکه در رفتار اجتماعی، سبک زندگی و فرهنگ ایرانیان نیز نمود یافت.

در ادامه، تحولات مشروطه - به‌ویژه بست‌نشینی در سفارت انگلیس - نمونه‌ای روشن از پیوند میان فشارهای خارجی و تحولات داخلی بود. این رُخداد، مرکز ثقل جنبش را از «عدالتخانه» به «مشروطه» منتقل کرد و نقش علماء و رهبران دینی را به‌واسطه حضور مستقیم سفارت انگلیس محدود نمود. نفوذ سیاسی غرب از مرحله فشار بیرونی، به شکل درونی‌سازی در ساختار سیاسی و اجتماعی ارتقاء یافت و موجب شکل‌گیری نگرشی شد که جامعه و نخبگان، تحقق اهداف سیاسی خود را در چارچوب همکاری و هماهنگی با مصالح قدرت‌های خارجی می‌دیدند.

در دوره پهلوی اول، این نفوذ به سلطه ساختاری و نهادی بدل شد. کودتای ۱۹۲۱ م و حاکمیت پهلوی اول، نمونه‌ای از پیاده‌سازی سیاست سلطه مستقیم غرب بود؛ سلطه‌ای که

علاوه بر جنبه سیاسی و اقتصادی، ابعاد فرهنگی و نمادین نیز داشت و نهاد دین و نیروهای مستقل را تضعیف کرد.

این مقاله با هدف بررسی روند تاریخی نفوذ سیاسی غرب در ایران از آغاز تا سلطه پهلوی اول، چگونگی گذار تدریجی از نفوذ نرم به سلطه ساختاری را تحلیل می‌کند. محور مطالعه، تعامل میان عوامل خارجی و ضعف‌های داخلی است و نحوه تأثیرگذاری این تعامل بر نهادهای حکومتی، قانون‌گذاری و فرهنگ عمومی ایران را روشن می‌سازد؛ تحولی که مسیر شکل‌گیری وابستگی و سلطه را به‌صورت نهادی، سیاسی و فرهنگی تثبیت کرد و مقدمات نفوذ فرهنگی و اجتماعی قدرت‌های غربی را نیز فراهم آورد.

۱. چارچوب نظری: مفهوم‌شناسی نفوذ و نفوذ سیاسی

برای فهم دقیق روند نفوذ سیاسی غرب در ایران و تحلیل پیامدهای آن، ضروری است که ابتدا مفهوم «نفوذ» و به‌ویژه «نفوذ سیاسی» روشن شود. بدون چنین مفهوم‌شناسی، تحلیل رویدادهای تاریخی و معاصر صرفاً به سطحی از وقایع‌نگاری تقلیل خواهد یافت و عمق پیوند میان فشارهای بیرونی و ضعف‌های درونی نمایان نخواهد شد. از این منظر، توجه به ریشه‌های لغوی و اصطلاحی واژه و نیز بازخوانی آن در اندیشه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که بارها بر خطر نفوذ به‌عنوان یکی از تهدیدهای راهبردی علیه انقلاب اسلامی تأکید کرده‌اند، ضرورتی دوچندان پیدا می‌کند.

در فرهنگ‌های معتبر فارسی، نفوذ به معنای «فرو رفتن تیر در نشانه و اثر کردن حکم یا کلام» آمده است (عمید، ۱۳۸۹: ۱۰۲۵؛ معین، ۱۳۸۶: ۱۹۶۲-۱۹۶۱). در زبان عربی نیز از ریشه «نَفَذَ» به معنای گذاشتن تیر از هدف و جاری شدن حکم و فرمان استفاده شده است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۳۷۷). این معنای لغوی نشان می‌دهد که نفوذ همواره با دقت، اثرگذاری و گذر از لایه‌های ظاهری همراه بوده است. از همین جا می‌توان دریافت که اولاً، نفوذ محدود به محسوسات نیست، بلکه به معقولات و حوزه‌های نرم‌افزاری نیز گسترش می‌یابد و ثانیاً، فاقد بار ارزشی بوده و خنثی است. بر این اساس، می‌توان آن را به دو گونه‌ی مثبت و منفی تقسیم نمود. در معنای مثبت، نفوذ را می‌توان به‌عنوان شیوه‌ای در جهت «رشد» در نظر آورد که در لغت به معنای «هدایت شدن به سوی خیر و صلاح»

(مصطفوی، ۱۳۶۸: ۱۴۰) است و بالتبع، در معنای منفی آن را از شیوه‌های «اغوا» دانست که از ریشه‌ی لغوی «غَوِيَ» به معنای گمراه و ناامید شدن و رفتن به راه هلاکت (قرشی‌بنابی، ۱۴۱۲ ق، ج پنجم: ۱۳۱) می‌باشد. در آیات گوناگونی از قرآن کریم به این تضاد معنا توجه شده است. معادل انگلیسی این واژه نیز Influence است که به معنای کنش یا قدرتی است که بدون اعمال آشکار زور یا بدون اعمال مستقیم، فرمان تولید می‌کند (الوانی، ۱۳۸۹: ۱۴۲).

از منظر علمی، در روان‌شناسی اجتماعی، نفوذ به‌عنوان تلاش یک یا چند فرد برای تغییر نگرش‌ها و رفتار دیگران تعریف شده و اشکالی چون «متقاعدسازی»، «همرنگی»، «تسلیم» و «اطاعت» را در برمی‌گیرد (بارون و همکاران، ۱۳۹۸: ۵۵۷-۵۰۰). در علوم سیاسی، نفوذ اغلب در کنار یا هم‌عرض قدرت به کار می‌رود، اما با تفاوتی مهم، قدرت بیشتر به معنای تحمیل اراده است، حال آنکه نفوذ به تغییر محاسبات و ترجیحات بدون اجبار مستقیم اشاره دارد (سام‌دلیری، ۱۳۸۸: ۶۱-۲۷)؛ بنابراین، می‌توان گفت که نفوذ نسبت به قدرت غیرمستقیم‌تر و نرم‌تر است و همین ویژگی آن را به ابزاری مطلوب برای سلطه تدریجی در جوامع آسیب‌پذیر بدل می‌سازد.

آیت‌الله خامنه‌ای، مفهوم نفوذ را ذیل کلان‌مفهوم جنگ نرم توضیح داده و آن را «خطر بسیار بزرگ برای انقلاب اسلامی» خوانده‌اند (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۹۴/۰۹/۰۴). به باور ایشان، جنگ نرم عرصه‌ای است که در آن فکرها و اراده‌ها در حال نبردند (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۹۵/۰۳/۳۱) و نفوذ، یکی از مهم‌ترین ابزارهای این نبرد است. ایشان تفاوتی بنیادین میان جنگ سخت و جنگ نرم قائل می‌شوند: «در جنگ سخت، جسم‌ها به خاک و خون کشیده می‌شوند، [ولی] روح‌ها پرواز می‌کنند و می‌روند به بهشت؛ [اما] در جنگ نرم، اگر خدای نکرده دشمن غلبه بکند، جسم‌ها پرواز می‌شوند و سالم می‌مانند، [ولی] روح‌ها می‌روند به قعر جهنم» (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۹۵/۰۹/۰۳). از همین رو، انکار وجود جنگ نرم، خود بخشی از این جنگ قلمداد می‌شود (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۹۷/۰۸/۲۵).

نفوذ در این چارچوب، دو شکل دارد: نخست، نفوذ فردی یا موردی است که در آن یک فرد بزک‌شده یا پنهان‌شده وارد مجموعه‌ای می‌شود تا به جاسوسی یا حتی تغییر

تصمیمات پردازد (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۹۴/۰۹/۰۴). دوم، نفوذ جریانی یا شبکه‌ای است که به مراتب خطرناک‌تر است؛ زیرا در این نوع نفوذ، دشمن با بهره‌گیری از ابزارهایی چون پول و جاذبه‌های جنسی به شبکه‌سازی در داخل ملت دست می‌زند و باورها، آرمان‌ها و سبک زندگی جامعه را تغییر می‌دهد، به‌گونه‌ای که افراد هدف همان‌گونه بیندیشند که یک سیاستمدار غربی می‌اندیشد. این نوع نفوذ نه فقط یک تصمیم، بلکه دستگاه محاسباتی جامعه را تغییر می‌دهد و به تعبیر ایشان «آرمان‌ها تغییر پیدا خواهند کرد، ارزش‌ها تغییر پیدا خواهد کرد، خواست‌ها تغییر پیدا خواهد کرد» (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۹۴/۰۹/۰۴).

از نظر موضوعی نیز نفوذ به چهار دسته فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی تقسیم می‌شود. در نفوذ فرهنگی، دشمن در پی دگرگون‌سازی ایمان و باورهای دینی مردم است؛ زیرا این باورها هسته اصلی مقاومت در برابر سلطه‌اند. آیت‌الله خامنه‌ای بارها هشدار داده‌اند که «خاک‌ریز فرهنگی در کشور اگر سست باشد، همه‌چیز از دست خواهد رفت» (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۹۵/۰۵/۳۱). در نفوذ سیاسی، تلاش می‌شود مراکز تصمیم‌گیری یا تصمیم‌سازی کشور تحت تأثیر قرار گیرند؛ زیرا اگر این عرصه تسخیر شود، تصمیمات یک کشور ناخواسته مطابق میل سلطه‌گران خواهد بود (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۹۴/۰۶/۲۵). نفوذ اقتصادی نیز با هدف بی‌ثبات کردن ساختار مالی و دل‌سرد کردن مردم از نظام دنبال می‌شود، به‌گونه‌ای که رهبر انقلاب بارها بر خطر نفوذ سرمایه‌داران یا شبکه‌های خارجی در اقتصاد کشور تأکید کرده‌اند (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۶۸/۰۳/۲۴؛ ۱۳۹۵/۰۱/۰۱). نفوذ امنیتی هم که از نخستین روزهای انقلاب مورد توجه بوده، بیشتر با پوشش‌های دیپلماتیک، علمی یا فرهنگی برای جاسوسی و رخنه اطلاعاتی صورت می‌گیرد (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۹۵/۰۳/۲۹).

اهداف نفوذ نیز متنوع و چندلایه‌اند. در سطح کلان، ایجاد سلطه، دخالت در امور داخلی کشورها، تضعیف ملت‌ها و به زانو درآوردن آن‌ها است. در سطح ساختاری، هدف اصلی تغییر مسیر نهادها و بی‌اثر کردن استقلال تصمیم‌گیری است. در سطح اجتماعی، تغییر باورها، سرد کردن دل‌های مردم نسبت به انقلاب و فاصله انداختن میان جامعه و

نظام دنبال می‌شود. غایت نفوذ نیز آن است که مسئولان کشور به‌گونه‌ای فکر کنند و تصمیم بگیرند که دشمن می‌خواهد (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۹۴/۰۶/۲۵).

ابزارهای تحقق نفوذ نیز روشن است که برخی از مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان بدین شرح مورد اشاره قرار داد: نخست، ایجاد حس حقارت در ملت‌ها، روشی است که سلطه‌گران از دیرباز برای آماده‌سازی جوامع به کار برده‌اند. آیت‌الله خامنه‌ای تصریح کرده‌اند که در ایران نیز این احساس حقارت از اواخر دوره قاجار و به‌ویژه با قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق‌الدوله به جامعه تزریق شد و همین زمینه روی کار آمدن رضاخان را فراهم کرد (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۹۹/۰۲/۲۸). دوم، مذاکره بدون پشتوانه است که می‌تواند به کانالی برای ورود و دستور کارگذاری بیگانه بدل شود و نقش سفارتخانه‌ها یا قدرت‌های خارجی را در تعیین مسیر مطالبات داخلی رسمیت ببخشد. در همین رابطه، آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرمایند: «این منع از مذاکره، یک کار صرفاً احساساتی نیست، یک منطق محکمی پشتش هست؛ راه نفوذ دشمن را می‌بندد» (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۹۸/۰۸/۱۲).

برآیند این مباحث نشان می‌دهد که نفوذ در نگاه و اندیشه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای صرفاً اثرگذاری محدود یا تعامل سیاسی عادی نیست، بلکه رخنه‌ای نظام‌مند و هدفمند است که محاسبات ملت را تغییر می‌دهد، مسیر تصمیم‌گیری‌ها را در مدار منافع سلطه‌گران قرار می‌دهد و حتی باورها و سبک زندگی مردم را دگرگون می‌سازد. به همین دلیل، ایشان همواره بر ضرورت هوشیاری در برابر نفوذ تأکید کرده و آن را یکی از مهم‌ترین ابعاد جنگ نرم دشمن دانسته‌اند. نفوذ، از این منظر، نقطه اتصال جنگ نرم با تاریخ پرفرازونشیب ایران است و تحلیل روندهای تاریخی بدون درک این مفهوم، ناقص خواهد بود.

۲. روش‌شناسی

در این پژوهش از رویکرد کیفی (تاریخی-تحلیلی) برای واکاوی مفهوم و مصادیق نفوذ سیاسی غرب در ایران استفاده شده است. دلیل انتخاب این رویکرد، ماهیت موضوع است که در بستر تاریخ شکل گرفته و تنها با مطالعه روندی وقایع سیاسی، قراردادهای، امتیازنامه‌ها و تحولات اجتماعی قابل درک است. داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای شامل اسناد

تاریخی، آثار پژوهشگران حوزه تاریخ معاصر و فرمایشات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای گردآوری شده و در قالب روایت‌های تحلیلی بازنویسی شده‌اند تا روند تدریجی نفوذ غرب از سطح روابط دیپلماتیک تا سلطه ساختاری روشن شود. برای ارتقای اعتبار نتایج نیز، از مقایسه میان روایت‌های گوناگون مورخان و اسناد هم‌دوره استفاده شده است تا سوگیری احتمالی منابع کاهش یابد. همچنین، بهره‌گیری از فرمایشات آیت‌الله خامنه‌ای به‌عنوان چارچوب راهبردی، پیوند میان تحلیل تاریخی و نگاه کلان به مفهوم نفوذ را برقرار کرده و پژوهش را از سطح گزارش صرف فراتر برده است. بدین ترتیب، روش‌شناسی حاضر امکان داده است تا تحلیل‌های ارائه شده در بخش‌های اصلی مقاله بر مبنای داده‌های معتبر و چارچوبی منسجم صورت پذیرد.

۳. یافته‌های پژوهش: گذار از نفوذ به سلطه

۳-۱. بستر تاریخی آغاز نفوذ سیاسی غرب در ایران

سال‌های ۱۷۹۹ و ۱۸۰۰ میلادی (۱۱۷۹-۱۱۷۸ هجری شمسی) را می‌توان نقطه آغاز نفوذ سیاسی غرب در ایران معاصر دانست. این مقطع که هم‌زمان با ضعف ساختار سیاسی دربار قاجار و استبداد داخلی بود، دوره‌ای را رقم زد که در آن سلطه بیگانگان همراه با حاکمیت طاغوت بر سرنوشت ایران سنگینی کرد (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۹۰/۰۵/۲۶، ۱۳۹۲/۰۴/۳۰ و ۱۳۹۶/۱۱/۲۹). ورود کمپانی هند شرقی به عرصه سیاست ایران نقطه عطف این مرحله است. این کمپانی که بازوی اجرایی سیاست امپریالیستی بریتانیا در شبه‌قاره هند بود، برای پیشگیری از تهدیدهای فرانسه و روسیه نسبت به هندوستان، تلاش کرد با ایجاد پیوندهای سیاسی-تجاری با ایران، دیواری حائل در برابر نفوذ رقبای استعماری خود بنا نهد.

انگلیس در آن زمان با دو تهدید عمده روبه‌رو بود: نخست، بیم از پیشروی فرانسه و روسیه به سوی هند از مسیر ایران و دوم، نگرانی از جنبش‌های مقاومت بومی در شبه‌قاره همچون «تیپو سلطان» در جنوب هند و «زمان شاه دُرّانی» در افغانستان که با حملات مکرر به مرزهای شمالی هند، منافع بریتانیا را تهدید می‌کردند (روشن‌ضمیر، ۱۳۵۶: ۱-۲). در چنین فضایی، دولت بریتانیا از طریق حکومت مستعمراتی خود در هند، میرزا

مهدی‌علی‌خان خراسانی را به‌عنوان کارگزار بومی و نماینده کمپانی هند شرقی راهی ایران ساخت. مأموریت او در ظاهر با بهانه‌ای دیپلماتیک - تبریک جلوس فتحعلی شاه - آغاز شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۴۵۳)، اما در عمل برنامه‌ای چندجانبه برای تثبیت نفوذ بریتانیا را دنبال می‌کرد.

میرزا مهدی‌علی‌خان که متولد ۱۷۵۲ میلادی (۱۱۶۶ هجری شمسی) در خراسان بود و از جوانی به هند مهاجرت کرده و به دلیل اظهار علاقه شدید به انگلیس به خدمت کمپانی درآمدی بود، نخستین نماینده مقیم کمپانی در بوشهر محسوب می‌شود. دستورالعملی که «جاناتان دونکن» - حاکم بمبئی - برای او صادر کرد، اهداف بریتانیا را به روشنی آشکار می‌سازد:

الف) توسعه واردات کالاهای کمپانی هند شرقی به ایران و افزایش سهم تجارت انگلیس در بازار داخلی؛

ب) کوتاه کردن دست تجار روسیه و ارسال گزارش دقیق از حجم مبادلات روسیه در دریای خزر؛

ج) جلوگیری از نفوذ فرانسه در ایران؛

د) جلب حمایت فتحعلی‌شاه برای مقابله با زمان شاه درانی (وثوقی، ۱۳۸۱: ۱۷۹-

۱۸۲).

اجرای این دستورالعمل آغاز مرحله‌ای تازه از سیاست بریتانیا در ایران بود که از روابط صرفاً تجاری فراتر رفت و به حضور فعال سیاسی و امنیتی در خلیج فارس و ایران تغییر ماهیت داد. فتحعلی‌شاه نیز با دریافت هدایای نماینده انگلیس که مطبوع طبع او قرار گرفته بود، در برابر این سیاست نرمش نشان داد و وعده همراهی داد (میرخواند، ۱۲۷۰ ج اول: ۶۲۱ و ۶۲۰). این روند با اعزام نمایندگان دیگر، به‌ویژه «سر جان ملکم»، استمرار یافت. ملکم با بهره‌گیری از ابزارهایی چون رشوه و وعده‌های مالی، توانست اعتماد دربار را جلب کرده و سیاست بریتانیا را به پیش برد. او در گزارشی به کمپانی هند شرقی در سال ۱۸۰۰ با خرسندی بیان می‌دارد که «زمان شاه دیگر نمی‌تواند علیه هندوستان [...] اقدامی نماید و اگر قدرت آن را هم داشته باشد، وقت آن را نخواهد داشت» (Kaye, 1874: 6-7).

نتیجه این سیاست، تغییر مناسبات قدرت در منطقه بود. ایران به عرصه‌ای برای رقابت قدرت‌های خارجی بدل شد و سیاست پُر تزویری که انگلیسی‌ها در پیش گرفتند، نه تنها تهدید زمان شاه دُرّانی را برطرف ساخت، بلکه با تحریک اختلافات داخلی افغانستان، نهایتاً به نابینایی و سقوط او انجامید (محمود، ۱۳۷۸، ج اول: ۲۴۱). همچنین، بر اساس پیمان ۱۸۰۱ م، «فتحعلی‌شاه تعهداتی پذیرفته بود که به انگلستان امکان هرگونه رویارویی با نفوذ فرانسه در ایران می‌داد. در این پیمان، شاه ایران همچون یک کارگزار بریتانیا عمل می‌کرد [...]» برای نمونه، بخشی از تعهداتی که در راستای تحریک دشمنی فرانسه به ایران پذیرفته شده بود، چنین بود: «به مأموران دولت در تمام کشور دستور داده شده که اگر فردی از افراد فرانسوی را در سواحل و بنادر و حوزه مأموریت خود ببیند به قتل برسانند و برعکس با عمال سیاسی و تجاری کمپانی هند شرقی در نهایت دوستی رفتار نمایند» (علی صوفی، ۱۳۸۹: ۱۲۹). این همان الگویی بود که بعدها در مواجهه با سایر دولت‌های منطقه نیز تکرار شد: بهره‌گیری از ضعف‌های داخلی برای تأمین منافع استعماری.

اما ماجرای نفوذ انگلیس به همین نقطه ختم نشد. همان دولتی که در آغاز فتحعلی‌شاه را برای حمله به افغانستان تشویق می‌کرد، چند دهه بعد در مسیر مخالف قرار گرفت؛ این بار با حمایت از امیران افغان و با استفاده از نیروی دریایی خود، بنادر و جزایر ایران را اشغال کرد تا تهران را وادار به عقب‌نشینی از هرات کند. این فشار نظامی و دیپلماتیک نهایتاً در سال ۱۸۵۷ میلادی به جدایی رسمی هرات از ایران انجامید (مارکس، ۱۳۸۷: ۱۰). این رویداد، ضربه‌ای سنگین به تمامیت ارضی کشور بود که در حافظه تاریخی ملت ایران به‌عنوان یکی از تلخ‌ترین پیامدهای سیاست نفوذ و سلطه بریتانیا باقی ماند.

از منظر تحلیلی، این روند نشان داد که آغاز نفوذ سیاسی غرب در ایران نه صرفاً نتیجه فشار خارجی، بلکه محصول ضعف ساختار سیاسی و استبداد داخلی بود که امکان پذیرش و گسترش سلطه را فراهم کرد. به بیان دیگر، از همین مرحله نخست، الگوی نفوذ سیاسی غرب در ایران شکل گرفت: ترکیب سیاست‌های مداخله‌جویانه خارجی با شکاف‌ها و ضعف‌های داخلی. الگویی که بعدها در دوره‌های بعدی، به‌ویژه در جریان مشروطه و سلطه پهلوی، استمرار یافت و به اوج خود رسید.

۲-۳. روند تعمیق نفوذ سیاسی غرب در ایران

اگر در بخش پیشین، ورود نمایندگان و کارگزاران انگلیسی در آغاز سده نوزدهم صرفاً در سطح رابطه‌سازی و اعمال نفوذ نرم سیاسی توصیف شد، در نیمه دوم قرن نوزدهم، این نفوذ به زبان قراردادهای امتیازات ترجمه شد؛ زبانی که در ظاهر اقتصادی بود، اما در عمل، سازوکار انقیاد سیاسی بوده و استقلال حکمرانی را مخدوش می‌کرد. از همین رو، باید امتیازات اقتصادی را ابزارهای اعمال اراده سیاسی غرب دانست؛ ابزارهایی که حاکمیت مالی، اداری و امنیتی ایران را به تدریج در مدار تصمیمات و منافع لندن (و تا حدی سن پترزبورگ) می‌چرخاند. چرخشی که به تعبیر برخی مورخین، حیات ایران را در ظلم هم‌آهنگی و اشتراک منافع این کشور با انگلستان تجدید می‌نمود (کرزن، ج ۱، ۱۳۸۸: ۶۲۲).

درواقع، در این مرحله انگلیسی‌ها کوشیدند تا همان نسخه‌ای را که برای هند پیچیده بودند، در ایران نیز به مورد اجرا گذارند. در همین رابطه، آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرماید: «هدف انگلیسی‌ها این بود که در ایران همان کاری را بکنند که در هندوستان کردند. [...] یعنی اول از یک جای کوچکی شروع کنند، به تدریج توسعه بدهند، منابع اقتصادی کشور را در اختیار بگیرند و بعد که اقتصاد کشور در اختیارشان قرار گرفت، آن وقت تصرف سیاسی برایشان آسان می‌شود [...] در هند، اول کمپانی هند شرقی را راه انداختند، بعد که پیش رفتند، حکومت هند را تصرف کردند، هند شد یک قسمتی از امپراتوری انگلیس؛ حدود ۱۵۰ سال وضع این‌جوری بود» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۴۰۲/۰۸/۱۰).

امتیاز رویتر (۱۲۸۱ ش/ ۱۸۷۲ م) از نمونه‌های روشن این سیاست است که در سایه احساسات انگلوفیلی شخصیت‌هایی همچون «میرزا حسین‌خان سپه‌سالار» و «میرزا ملکم‌خان» شکل گرفت. «کرزن» در کتاب خویش با عنوان «ایران و قضیه ایران» در رابطه با این امتیازنامه می‌نویسد: «وقتی که متن آن به نظر اهل جهان رسید دریافتند که مشتمل بر کامل‌ترین مواد واگذاری در بست کلیه منافع صنعتی یک کشور در دست خارجی است که مانند آن هرگز به وهم و گمان احدی درنیامده بود و در تاریخ سابقه نداشته است. غیر از موادی درباره راه‌آهن و تراموای که امتیاز انحصاری هر دو به مدت هفتاد سال مطلقاً به

رویتر اعطا شده بود حق بهره‌برداری از همه منابع معدنی ایران هم به او واگذار شد، مگر طلا و نقره و سنگ‌های قیمتی و امتیاز جنگل‌های دولتی و همه اراضی غیرمزروع نیز تابع همین امتیازنامه شده بود و همچنین حق انحصاری ساختن کانال‌ها و قنات‌ها و امور آبیاری از هر قبیل با صرف‌نظر کردن از تشکیل بانک ملی و اقداماتی که با ایجاد جاده و تلگراف و کارخانه و کارگاه و امور عام‌المنفعه ارتباط داشته باشد. بعلاوه اجاره تمام گمرکات مملکت به مدت ۲۵ سال از اول مارس ۱۸۷۴ در مقابل پرداخت وجه معینی به ناصرالدین‌شاه در ده سال اول و ۶۰ درصد از درآمد خالص در بیست سال بقیه راجع به سایر منافع هم بیست درصد از راه‌آهن و پانزده درصد از منافع دیگر مختص دولت ایران بود. این بود سند حیرت‌انگیزی که انتشارش درست هنگامی که شاه سفر اول ۱۸۷۲ خود را به خارجه آغاز می‌کرد طوفان هیجان در اروپا برانگیخت» (کرزن، ۱۳۸۸، ج ۱: ۶۲۲).

این امتیاز، درحالی‌که عملکرد قاجارها و نخبگان آن‌ها نمی‌توانست استقلال ملی را ایجاد کنند (آقاحسینی، ۱۳۸۸: ۸۱)، عملاً دولت را از ابزارهای سیاست‌گذاری اقتصادی و اداری تُهی می‌کرد و یک «قیم اقتصادی» با اختیارات فزاینده پدید می‌آورد و بدین ترتیب، «دولت ایران به عامل نظم و مأمور حفظ اموال کمپانی تنزل کرده و حکومت واقعی را به عمال کمپانی تفویض کرده بود» (قربانی، ۱۳۷۱)؛ امری که از آن می‌توان به‌منزله عبور انگلیس از سطح نفوذ غیررسمی به آستانه قیمومیت سیاسی تعبیر نمود. این امتیاز اگرچه به دلایل گوناگونی از جمله نقش «ملاعلی کنی»^۱ و غیره - که ذکر همگی آن‌ها در این

^۱ ایشان در نامه‌ای به ناصرالدین‌شاه، «با اشاره به مفاد قرارداد که طبق آن «جمع خلق مجبور بر تسلیم اموال و املاک خود» بودند و نفی صریح تسلط دولت بر «املاک و اشجار و آب و اراضی رعایا که حتماً بفروشند» (با ذکر یک مثال از حقوق شهروندی در فرانسه) و تأکید بر اینکه حاصل این قرارداد، از بین رفتن اقتدار دولت و ملت و ناتوانی در حفظ سرحدات و عدم امکان مقابله با هجوم دشمنان است و امتیازات و تصرفات این کمپانی در ایران به مراتب بیش از کمپانی هند خواهد بود، به مخالفت با آن پرداخت و ضمن تأکید بر اینکه "اگر علمای اعلام در مسائل دولتی اختلالی مشاهده فرمایند ... لازم است عرض کنند، خواه پسند خاطر شاه بشود یا نشود و در مقام اصلاح آن برآید یا نیاید، از شاه قاطعانه خواست که اهتمام بر حفظ دین و دولت و دفع هر خائن از مملکت و ملت نماید و

مجال ممکن نیست-، لغو شد اما قالب تصمیم‌گیری را تغییر داد: از این پس چانه‌زنی بر سر امتیازها، به میدان اصلی تقابل اراده ملی و نفوذ خارجی بدل شد.

هم‌زمان، نهادهای مالی وابسته، ابعاد سیاسی نفوذ غرب را تثبیت کرده و بخشی از رقابت دو قدرت استعماری یعنی انگلیس و روسیه تزاری در ایران شدند. بانک شاهنشاهی ایران با امتیازات پولی و حق چاپ اسکناس، دولت را به وام‌های پُرهزینه و خطوط اعتباری مشروط گره زد و چارچوبی ایجاد کرد که دخالت لندن در امور داخلی کشور را تقویت می‌کرد. در مقابل، بانک استقراضی روسیه تزاری نیز با اعطای وام‌ها و کنترل اعتبارات، ابزار نفوذ اقتصادی و سیاسی مسکو در بخش‌هایی از ایران شد و دولت را در موقعیت وابستگی نسبت به این قدرت قرار داد. «نکته مهم در مورد فعالیت‌های دو بانک شاهی و استقراضی این بود که این دو بانک تنها هدف صرافی نداشتند بلکه عمده نظر آن‌ها معادن کشور بودند. به همین خاطر است که رویتر توانست امتیاز استخراج نفت را هم به دست آورد و یا بانک استقراضی در ۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۱ قمری، امتیاز کشیدن خط آهن جلفا-تبریز را از دولت ایران گرفت» (بافنده ایمان دوست، ۱۳۸۹: ۸۵).

امتیازنامه رژی، یکی دیگر از این امتیازات «خانه‌برانداز» بود که «طی آن کلیه معاملات، خرید، فروش و صادرات تمام توتون و تنباکوی ایران به مدت ۵۰ سال با بهایی اندک به ماژور تالبوت از مشاوران و نزدیکان لرد سالیزبوری نخست‌وزیر انگلیس واگذار شد و دست ایرانی‌ها از توتون و تنباکوی خود به کلی قطع گردید» (حیدری، ۱۳۸۶: ۷۷). در مقابل این امتیازنامه، جنبش تحریم تنباکو (۱۲۸۵-۱۲۸۴ ش/ ۱۸۹۲-۱۸۹۱ م) شکل گرفت که نقطه عطف مقاومت مردم ایران به رهبری علماء بود. انحصار رژی به ظاهر یک امتیاز تجاری بود، اما به محض آن‌که شبکه فقاقت، بازار و اصناف فهمیدند که انحصار مزبور، ساز نفوذ دولت بیگانه در زندگی روزمره و دخل و خرج کشور است، اعتراض‌ها صورت‌بندی سیاسی یافت؛ فتوای تحریم توسط آیت‌الله میرزای، دولت را به عقب‌نشینی واداشت و نشان داد که «اقتصاد امتیازی» همان سیاست نفوذ است با چهره‌ای اقتصادی.

به‌خصوص همین شخصی را که قرار راه‌آهن داده و عهدنامه آن را بر وفق صلاح دشمن دین و دولت نوشته برکنار کند» (جلالی، ۱۳۸۷: ۲۹۷).

درواقع، «حوادث وقایع پس از واگذاری این امتیاز به‌خوبی نشان می‌دهد که این امتیاز، امتیاز معمولی نبود. هدف انگلستان تنها قرار گرفتن امتیاز خریدوفروش توتون و تنباکوی ایران نبود تا از این رهگذر سود مادی نصیب خویش سازد بلکه هدف او از امتیاز که مدخلی است برای نفوذ در جامعه اسلامی ایران و رواج غرب‌زدگی و درنهایت استعمار و استثمار یک ملت. البته با این تفاوت که نیروهای مهاجم استعماری در مثل کشورهایمانند هندوستان به‌طور مرئی و مستقیم توسط نیروهای نظامی وارد شده و آن کشور را اشغال کرده است و در ایران به‌گونه‌ای غیرمستقیم آمده است» (قربانی، ۱۳۷۱). این رُخداد، ظرفیت بسیج اجتماعی ضد نفوذ را نمایان کرد.

در آستانه قرن بیستم، امتیاز داری (۱۲۸۰ ش/۱۹۰۱ م) مرحله‌ای تازه در پیوند اقتصاد و سیاست گشود. در واقع، با آغاز این قرن «نفت به‌عنوان منبع انرژی ارزان به‌جای زغال‌سنگ، مورد توجه قرار گرفت [...] بنابراین به‌عنوان ابزار سلطه خیلی زود طرف توجه استعمارگران قرار گرفت. [...] قبل از کشف نفت [...] ایران در سیاست‌های استعماری انگلیس به‌عنوان دروازه هند مورد توجه بود؛ اما با کشف نفت، دیگر [...] خود ایران در محور قرار گرفت» (رئیزی، ۱۳۹۱: ۱۸۵). این امتیازنامه که در ۱۸ فصل به امضاء رسید، «واگذاری امتیاز نفتیش، تجارت، حمل‌ونقل و فروش گاز طبیعی و نفت و قیر و موم طبیعی به مدت ۶۰ سال به داری» واگذار و در عوض آن، «شرکت استخراج اولیه موظف [شد] تا یک ماه بعد از تاریخ تأسیس، مبل بیست هزار لیره نقداً و بیست هزار لیره دیگر به‌صورت سهام به دولت ایران بپردازد. علاوه بر آن، شرکت و تمامی شرکت‌هایی که تأسیس می‌گردند، موظف و مکلف خواهند بود که از منافع خالص سالیانه خود صدی شانزده به دولت ایران سالیانه پرداخت نمایند» (میرآخورلو، ۱۳۸۸: ۴۴۴). از لحظه انعقاد، پیامدهای داری صرفاً اقتصادی نبود؛ وابستگی مالی و فناورانه به شرکت‌های انگلیسی، حق تصمیم‌گیری دولت در حوزه‌ای راهبردی را محدود و امکان مداخله سیاسی برای حفاظت از منافع انرژی را فراهم کرد و بند ناف سیاست خارجی ایران را به درآمدهای نفتی گره زد. باید توجه داشت که اگرچه این امتیازنامه در دوره پهلوی اول لغو شد اما عملاً با قرارداد دیگری جایگزین شد. آیت‌الله خامنه‌ای به این ماجرا بدین شرح اشاره

نموده‌اند: «رضاخان قلدر که مثل یک گرگ وحشی به مردم میتاخت، در مقابل ارباب‌های انگلیسی، هر امتیازی که خواستند، به آن‌ها داد. قرارداد نفت را گرفت، ظاهراً انداخت توی بخاری و سوزاند؛ اما چند روز بعد یک قرارداد بدتر و ننگین‌تری را برای مدت طولانی - سی سال بر مدت قرارداد قبلی نفت اضافه کرد- امضاء کرد، داد دستشان رفتند! مسئولین دولتی‌اش هم تابع او بودند. بعد از رفتن رضاخان، به تقی‌زاده که آن وقت وزیر دارائی بود، گفتند چرا آن روز این قرارداد را امضاء کردی؟ گفت من آلت فعل بودم؛ یعنی خود رضاخان مسئول بود. این آدمی که در مقابل مردم خودش این جور وحشیانه، وقیحانه، بی‌ملاحظه و ستیزه‌گرانه رفتار و برخورد می‌کرد، در مقابل انگلیسی‌ها خوار و ذلیل بود» (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۸۹/۰۸/۰۵).

در ادامه تأثیر بانک‌ها و امتیازنامه‌ها بر دولت و جامعه، آثار فرهنگی و اجتماعی این نفوذ نیز آشکار شد. بانک‌ها و قراردادهای امتیازی نه تنها دولت را در چارچوب وابستگی مالی و سیاسی قرار دادند، بلکه به شکل‌گیری الگویی از رفتار و سبک زندگی غربی در ایران نیز دامن زدند؛ به‌عنوان مثال، شیخ حسن اصفهانی کربلایی، از معاصران جنبش تحریم تنباکو، در کتاب خود این اثرگذاری اقتصادی را چنین توضیح می‌دهد: «بالجمله؛ [تا] اینجا ایران را از مراد و معامله با فرنگستان نتیجه و حاصل این شد که این دو رشته کسب‌وکار بزرگ صنعت‌گری و دادوستد مملکت را که حقیقت، دو رشته کار عمده و مداخل خیز مسلمانان و دو رکن بزرگ آبادانی ایران بوده، فرهنگستان [فرنگیان] یکسره ضبط کیسه خود برداشت و در مقابل، عالمی مفسد بی‌پایان به کیسه ملت و دولت ایران واگذاشت» (کربلایی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۶۴). وی همچنین به تأثیر فرهنگی این امتیازنامه‌ها و قراردادهای ذیل مفهوم «فرنگی مآبی» اشاره کرده و می‌نویسد: «با این درجه رغبت و میلی که عموم مردم ایران خاصه فرنگی مآبان به کلیه منتسبات فرنگیان است تا کار فرنگی باشد، کار مسلمان کجا طرف رغبت خواهد بود؟ این اندام نازنین فرنگی مآبان جز که لباس فرنگی دوز و فرنگی وضع باشد، کی تواند پوشید. [...] لاجرم صنعت‌گران مسلمان نیز، هرکس را ممکن بود به ناچاری وضع و لباس مسلمانی را به کلی تغییر داده، خود را چنان فرنگی‌وار می‌کردند که در این راسته بازار خیاطی تهران که پایتخت اسلام است، مردم

غریب و بیگانه جای خود دارند، مردم بومی را هم تشخیص مسلمان از فرنگی به سهولت ممکن نیست» (کربلایی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۶۴).

بدین ترتیب، از میانه قرن نوزدهم تا پیش از نخستین شعله‌های مشروطه، نفوذ سیاسی غرب در ایران با زبان امتیاز اقتصادی سخن گفت و در همان حال، به شکل غیرمستقیم لطمات فرهنگی و اجتماعی وارد آورد. امتیاز همه‌چیزگیر رویتر به‌مثابه طرح کلان قیوموت، شبکه بانکی وابسته به‌مثابه ابزار نظارت بر دخل و خرج دولت، رژی به‌مثابه آزمون اجتماعی مقاومت و داری به‌مثابه پیوند راهبردی سیاست و امنیت با انرژی عمل کردند. این ترکیب، هم بذره‌های آگاهی سیاسی ضداستبدادی را در میان نخبگان و جامعه پاشید و هم انگاره «قانون برای مهار نفوذ و انحصار» را در دستور کار آنان قرار داد؛ انگاره‌ای که اندکی بعد، در شعارها و مطالبات مشروطه، صورت نهادی یافت. همزمان، فرهنگ‌سازی و تشبه به مستشاران و عناصر خارجی، نمونه‌ای روشن از نفوذ فرهنگی غرب بود که نه تنها سبک زندگی و هویت اجتماعی را تحت تأثیر قرار داد، بلکه پذیرش اجتماعی و نهادی الگوهای سیاسی و اجتماعی غربی را تسهیل و زمینه را برای تثبیت سلطه غیرمستقیم در ایران فراهم آورد.

۳-۳. مشروطیت و استیلای غرب‌زدگی

اگر در سال‌های ۱۷۹۹-۱۸۰۰ م آغاز نفوذ سیاسی غرب در ایران عمدتاً به زبان «نمایندگان سیاسی و پیوندهای درباری» صورت گرفت، از نیمه دوم قرن نوزدهم این نفوذ در قالب «امتیازات اقتصادی و قراردادهای ویژه» به متن ساخت قدرت راه یافت؛ امتیازاتی که در ظاهر اقتصادی بودند، اما در عمل، سازوکار انقیاد سیاسی و بسترسازی برای دخالت مستقیم و غیرمستقیم قدرت‌های غربی به شمار می‌رفتند. این روند سرانجام در آستانه مشروطه با رُخدادهایی چون مهاجرت علماء و سپس، بست‌نشینی جماعتی انبوه در سفارت انگلیس، صورت‌بندی سیاسی تازه‌ای پیدا کرد مسیر راه را برای نفوذ فکری و نهادی نیز هموار ساخت. به این ترتیب، شعار اسلامی، شفاف و ریشه‌دار «عدالتخانه»، به شعار وارداتی، چندپهلوی متشابه «مشروطه» تغییر نام می‌یابد (ابوالحسنی، ۱۳۸۶: ۳۰)؛

عنوانی با بار نهادی متفاوت و برگرفته از ادبیات سیاسی اروپا؛ تغییری که از همین مدخل، میدان نفوذ سیاسی و فکری قدرت‌های غربی را فراخ‌تر کرد.

تا پیش از مهاجرت علماء به قم (مهاجرت کبری)، خواست اصلی معترضان «عدالتخانه» بود (کسروی، ۱۳۸۳: ۷۲)؛ مفهومی آشنا و ریشه‌دار در سنت اسلامی-ایرانی که در ادبیات سیاسی آن روزگار به معنای محدود کردن ظلم دیوانی، اصلاح مالیه و تأسیس مرجعی برای دادخواهی عموم فهم می‌شد. آیت‌الله طباطبایی، از طلایه‌داران این نهضت در نامه‌ای به مظفرالدین شاه در رابطه با ضرورت وجود عدالتخانه می‌نویسد: «اعلی حضرت تمام این مفاصد را مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم که در آن انجمن به داد عامه مردم برسند شاه و گدا در آن مساوی باشند [رفع می‌کند]. فواید این مجلس را اعلی حضرت همایونی بهتر از همه می‌دانند. مجلس اگر باشد این ظلم‌ها رفع خواهد شد» (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶/۰۹/۱۸).

اما هم‌زمان با بست‌نشینی در باغ سفارت انگلیس، نام «مشروطه» به زبان‌ها افتاد (کسروی، ۱۳۸۳: ۱۰۷ و ۱۱۲). کسروی در توصیف روزهای تحصن تصریح می‌کند که در

۱. شایان ذکر است امام خمینی^(ره) در خردادماه ۱۳۴۲ طی مکاتبه‌ای با «سیدمحمدصادق لواسانی» کتاب تاریخ مشروطیت کسروی را درخواست کرده‌اند (امام خمینی، صحیفه امام، ج ۲۱: ۴۹۹) و در سال‌های بعد، درباره او چنین اظهار داشته‌اند: «البته کسروی نویسنده زبردستی بود، ولی آخری دیوانه شده بود یا یک مغزی است که این مغز-بسیاری از شرقی‌ها این‌طوری هستند که تا یک چیزی، چهار تا کلمه‌ای یاد می‌گیرند ادعاشان خیلی بالا می‌شود. کسروی آخری ادعای پیغمبری می‌کرد- نمی‌توانست به آن بالا برسد آنجا را می‌آورد پایین». (امام خمینی، صحیفه امام، ج ۱۳: ۲۶) بنابراین، ارجاعات این نوشتار به اثر کسروی صرفاً ناظر به گزارش رویدادهای تاریخی است و به معنای پذیرش یا تأیید دیدگاه‌های فکری او نیست؛ بلکه صرفاً بیانگر آن است که حتی نویسندگانی چون او -با آن سوابق ضددینی و ضداسلامی- نیز نتوانسته‌اند برخی حقایق مرتبط با انحراف جنبش عدالتخانه را کتمان کنند. یادآوری می‌شود که امام خمینی^(ره) در سال ۱۳۶۷ نیز در نامه‌ای خطاب به آیت‌الله خامنه‌ای (ریاست وقت شورای عالی انقلاب فرهنگی) نسبت به تحریف تاریخ هشدار داده و تصریح کرده‌اند که «باعث تعجب و تأسف است که نظام آموزشی کشور اسلامی ایران نسبتی به مرحوم بهبهانی دهد که حتی کسروی با آن سوابق ضد اسلامی درباره ایشان نمی‌دهد» (امام خمینی، صحیفه امام، ج ۲۱: ۲۹۶).

ابتدا بیم جانی و ناتوانی سازمانی، بست نشینان را به توسل به میانجی‌گری کاردار انگلیس واداشت و درخواست‌ها به «میانجیگری مستر گرنت داف» (Grant Duff) به دولت بازنمایی شد؛ سپس با فزونی جمعیت تحصن‌کنندگان به بیش از چهارده هزار نفر، «دولت انگلیس از راه رسمی خواستار پاسخ سریع به مطالبات شد» (کسروی، ۱۳۸۳: ۱۱۰-۱۱۹). این فرآیند نشان می‌دهد تغییر «زبان مطالبه»، از عدالتخانه به مشروطه، در بستر یک رخداد سیاسی نوظهور و تحت نظارت مستقیم سفارت یک قدرت خارجی صورت گرفته است، جایی که نقش سفارت به شکل بی‌سابقه‌ای در داوری مطالبات مردم برجسته شد.

روایت‌های تاریخی متعدد، از سازمان‌یافتگی امور رفاهی و پشتیبانی مالی تحصن در باغ سفارت حکایت می‌کنند. یحیی دولت‌آبادی در «حیات یحیی» از اداره‌ی منظم خوراک و نوشیدنی جمعیت، به‌وسیله‌ی «یک کمپانی مجهول» سخن می‌گوید و تصریح می‌کند که سازمان پشتیبانی آن‌قدر بزرگ گرفته بود که اگر بیست هزار نفر هم آنجا جمع می‌شدند، می‌توانستند از عهده‌ی خرج آن‌ها برآیند؛ سپس می‌افزاید: «بعضی معتقدند که دست سیاست خارجی کمک‌های مادی هم می‌نماید» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۷۲). مخبرالسلطنه هدایت نیز -به‌عنوان شاهد عینی- از «منع و تشویق توأمان» در سفارت سخن می‌گوید و می‌نویسد: «کاشف به عمل آمد که قبلاً عده‌ای مبال [مستراح] در سفارت تدارک شده بود ... مخارج آن بساط از کجا می‌رسید معلوم نشد؛ همه قسم حدس می‌شود زد، دُم خروس هم پیداست» (هدایت، ۱۳۴۴: ۱۴۱). این شواهد نشان می‌دهند که سازه مذهبی-اجتماعی بست‌نشینی به کانالی برای نفوذ سیاسی قدرت‌های خارجی بدل شده بود، جایی که سفارت نقش واسط و ضامن سیاسی را ایفاء می‌کرد.

درباره چرایی تحصن، دو روایت متفاوت وجود دارد: یکی این است که مرحوم سیدعبدالله بهبهانی برای حفظ جان تجاری که مورد تهدید عین‌الدوله قرار داشتند، از آنان خواسته است تا به سفارت انگلیس پناه برده و همچنین، از جانشین سفیر نیز خواسته تا به مردم کمک کند؛ و دیگر آنکه، عده‌ای از عناصر ساده‌لوح یا وابسته در میان مردم بودند که آن‌ها را برای رفتن به سفارت تحریک کرده‌اند. روشنفکرانی که علاقه‌مند به برقراری ارتباط میان مشروطه و انگلیسیان بودند (جعفریان، ۱۳۶۹: ۱۰۶). کسروی، طبق نقلی که

ارائه می‌کند، نقش «ساده‌لوحان یا وابستگان» در ترویج ایده‌ی پناهندگی به سفارت را برجسته می‌سازد و به‌صراحت می‌گوید این اندیشه «نخست جز کسان اندکی آن را نمی‌خواستند، ولی کم‌کم بزرگ گردید» و چه بسا «فریبندگانی در میان بوده» باشند که نمی‌خواستند «تنها نام علما در میان باشد» (کسروی، ۱۳۸۳: ۱۰۹). این تعبیر با شواهد استقلال‌طلبانه مواضع دو سید نهضت (طباطبایی و بهبهانی) سازگار است و نشان می‌دهد اولاً مرجعیت دینی جنبش، اصل بست‌نشینی در سفارت را تأیید نمی‌کرد، ثانیاً برای بخشی از شبکه‌ی سیاسی شهری، بست‌نشینی سفارت، کانالی برای برجسته‌سازی نقش روشنفکران پیگیر ارتباط با غرب شد. در مقابل این نگاه، ملک‌زاده با وجود انکار نقش مستقیم انگلیس، اذعان می‌کند که دولت انگلیس در فضای رقابت با روسیه، صلاح دید با نهضت، از در دوستی درآید و نسبت به مشروطه اظهار رضایتمندی کند (ملک‌زاده، ۱۳۸۳: ۳۶۹-۳۷۰). این اعتراف نشان می‌دهد که همراهی انگلیس نه اخلاقی بلکه تاکتیکی بود و بست‌نشینی، سکوی پرش نفوذ سیاسی غرب شد: از تضمین امنیت تحصن‌کنندگان تا اثرگذاری بر دستور کار مطالبات.

۳-۳-۱. پیامدهای بست‌نشینی در سفارت انگلیس

برخی از مهم‌ترین پیامدهای بست‌نشینی در سفارت انگلیس را می‌توان به شرح ذیل برشمرد:

- تغییر گفتمان جنبش و دوپارگی درون دینی

نخستین پیامد بست‌نشینی در سفارت، تغییر عنوان و اُفق معنایی جنبش بود: «عدالتخانه» به «مشروطه» تبدیل شد. آنچه در ظاهر یک تغییر واژه است، در باطن تغییر نرم‌افزار اداره و هندسه جدید قانون‌گذاری است. کسروی با صراحت به ناآشنا بودن مفهوم مشروطه برای مردم در آغاز کار اشاره می‌کند؛ تا جایی که وعده‌های «نان فراوان و ارزان» و رفاه عمومی به‌منزله معنای عینی مشروطه تلقی می‌شد (کسروی، ۱۳۸۳: ۱۵۸-۱۶۲). همین مجهول بودن معنای مشروطه در میان عامه مردم سبب شد تا عده‌ای از تفاوت میان مشروطه اروپایی با کیش شیعی سخن به میان آورده و بنویسند: «چنانکه گفتیم مشروطه اروپایی و کیش شیعی دوتاست و این دو را با هم سازش نتوانستی بود» (کسروی، ۱۳۸۳: ۱۶۲).

۲۹۱). در سطح نخبگان دینی نیز، گرچه علمای تراز اول مثل طباطبایی، بهبهانی و نوری آغازگر حرکت بودند، اما با تعمیق شکافها ورود بازیگران جدید، اختلاف پدید آمد؛ تا آنجا که شهید شیخ فضل الله نوری «که پیش قدم‌ترین عالم برای برقراری مشروطه بود، به اتهام ضدیت با مشروطه به دار کشیده شد!» (آیت الله خامنه‌ای، ۱۳۹۵/۱۰/۱۹).

دلالت این رویداد برای بحث نفوذ روشن است: وقتی مرکز ثقل جنبش از «عدالتخانه» به «مشروطه» جابه‌جا شد، میدان بازی برای نفوذ الگوها و ترجمه‌های حقوقی-اداری غربی بازتر شد؛ از سویی مطالبه‌ی «نظارت شرعی بر قانون» به میدان کشاکش تبدیل شد و از سوی دیگر، شبکه‌های نفوذ (از لژهای ماسونی تا حلقه‌های ترجمه و مطبوعات) فعال‌تر شدند. روایت‌های تحلیلی داخلی نیز همین پیوند را توضیح می‌دهند که چگونه اقتصاد امتیازی و سیاست نمایندگی در نهایت در متن مطالبات مشروطه‌خواهی به هم رسیدند.

- رسمیت یافتن نقش «سفارت» در داوری سیاسی

به لحاظ نهادی، بست‌نشینی در سفارت یک بدعت سیاسی آفرید: ورود رسمی نمایندگی خارجی به مقام «میانجی و داور» در اختلافات داخلی. از خلال گزارش‌های کسروی پیداست که کاردار انگلیس، بارها خواسته‌های تحصن‌کنندگان را به دولت منتقل کرده و سفارت، دولت را برای پاسخ‌گویی تحت فشار قرار می‌داده است (کسروی، ۱۳۸۳: ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۹). این روند، فارغ از داوری ارزشی، جایگاه سفارت را از «نماینده دولت بیگانه» به «شریک فرآیند حل منازعه» ارتقاء داد؛ ارتقایی که بعدها در بُره‌های مختلف (از اولتیماتوم‌ها تا استقراض‌ها و قراردادهای) آثار سیاسی خود را نشان داد. در اینجا، نکته‌ی تحلیلی مهم این است که بدون این رسمیت یافتن، نفوذ سیاسی به این اندازه از مشروعیت اجتماعی نمی‌رسید.

- حاشیه راندن تدریجی مرجعیت دینی جنبش

از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، بست‌نشینی در سفارت، شبکه بسیج اجتماعی را از میدان مسجد و بازار به «باغ سفارت» منتقل کرد؛ انتقالی که به‌طور طبیعی اقتدار نمادین علماء را تحت فشار قرار داد. کسروی تصریح می‌کند که دو سید با همه‌ی فشارها از مسجد بیرون نیامدند و «سرانجام که ناگزیر شدند، روانه‌ی قم گردیدند؛ و این‌که

اندیشه‌ی پناهندگی به سفارت «از خامان سر زد» و «کم‌کم بزرگ گردید» (کسروی، ۱۳۸۳: ۱۰۹). در زبان تحلیل، این یعنی: رهبران دینی جنبش به انزوا رانده نشدند، اما صحنه رهبری عملی از دست‌شان خارج شد. نتیجه؟ در میدان سیاست روزمره، کُنشگران جدید (تجار مرتبط، حلقه‌های مطبوعاتی، واسطه‌های سفارت) سهم بیشتری از تعیین دستور کار یافتند. اینجا نیز هدایت با کنایه‌ی «دُم خروس» به نقش پنهان شبکه‌های بیرونی اشاره می‌کند (هدایت، ۱۳۴۴: ۱۴۱).

در جمع‌بندی این بخش، چند گزاره را می‌توان به شرح ذیل مطرح نمود:

نخست آنکه، بست‌نشینی در سفارت، رُخدادِ کانونی «بلوغ نفوذ سیاسی» بود. در این واقعه، نفوذ دیگر صرفاً «فشار بیرونی» نبود؛ درونی‌سازی شد: سفارت به داور مطالبات بدل شد؛ عنوان مشروطه بدل به آفق معنایی غالب شد؛ و شبکه‌های ترجمه و مطبوعات - به‌عنوان حاملان الگوهای حقوقی و اداری اروپایی - دست بالا یافتند. این روند، مطابق هشدارها و عبرت‌گویی‌های آیت‌الله خامنه‌ای در تحلیل مشروطه، با کشاندن مردم به سفارت و اختلاف‌افکنی میان پیشگامان دینی، «مشروطه را به دست انگلیس‌ها سپرد» و آنگاه راه برای روی کار آمدن رضاخان هموار نمود (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۵/۱۰/۱۹).

دیگر آنکه، تعارض روایت‌ها خود نشانه‌ی میدان نفوذ است. حتی وقتی یک روایت، نسبت دادن مشروطه به مداخله انگلیس را «شتاب‌زده یا موهون» می‌داند، در همان متن اذعان می‌کند که انگلیس صلاح دید با مشروطه همراهی کند (ملک‌زاده، ۱۳۸۳: ۳۶۹-۳۷۰). این «همراهی حساب‌شده»، همان واقعیت نفوذ است: هم‌افزایی با بخشی از مطالبات و مدیریت هزینه/فایده در رقابت با روسیه.

سوم، تأثیر فرهنگی بلندمدت است. از نگاه برخی متفکران معاصر، آویختن شیخ فضل‌الله به چوبه دار و غلبه قرائت‌های غرب‌گرا در لایه‌هایی از قانون‌گذاری، به‌منزله‌ی فرادستی نمادین «غرب‌زدگی» بود؛ چنان‌که جلال آل‌احمد بعدها نعش او را «پرچم استیلا‌ی غرب‌زدگی» خواند و از سرایت آن به «فرهنگ» هشدار داد: «آن روز بود که نقش غرب‌زدگی را همچون داغی بر پیشانی ما زدند و من نعش آن بزرگوار را بر سر دار، همچون پرچمی می‌دانم که به علامت استیلا‌ی غرب‌زدگی پس از دو‌یست سال کشمکش،

بر بام سرای مملکت افراشته شد» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۶۲). او ادامه می‌دهد «و اکنون در لوای این پرچم، ما شبیه قومی از خود بیگانه‌ایم. در لباس و خانه و خوراک و ادب و مطبوعاتمان و خطرناک‌تر از همه در فرهنگ‌مان. [...] اگر در صدر مشروطه خطر بیخ گوشمان بود، اکنون در جانمان نشسته» (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۶۲ و ۶۳). این تعبیر، البته ادبی است، اما به خوبی تأثیر نمادین آن رُخداد را در جابه‌جایی مرجعیت فرهنگی نشان می‌دهد. نکته پایانی آنکه، مطالبی که در سطور بالا و در ذیل این بخش آمد، یک درس راهبردی برای امروز دارد و آن، اینک: از ترکیب روایت‌ها و تحلیل‌ها می‌توان فهمید که نفوذ سیاسی غرب، در بزنگاه‌های بحران، از کانال‌های مشروعیت‌زا (میانجی‌گری، تضمین امنیت، سخاوت رفاهی) وارد می‌شود و اگر «تشخیص دوست/دشمن» مخدوش شود، همان‌طور که در تبیین‌های آیت‌الله خامنه‌ای آمده، «عده‌ای دودستی دستاوردها را تقدیم می‌کنند و مسیر به «سلطه» می‌انجامد.

۴-۳. از نفوذ تا سلطه: پهلوی اول و نهادهای سازی وابستگی

تحصن در سفارت انگلیس و تغییر زبان جنبش از عدالتخانه به مشروطه، رُخدادی بود که تنها در همان سال‌ها باقی نماند. این رویداد در واقع آستانه ورود ایران به مرحله‌ای تازه از نفوذ سیاسی غرب بود؛ مرحله‌ای که به تدریج مسیر را برای تضعیف اقتدار دینی، دگرگونی ساختار سیاسی و برآمدن یک نظم جدید فراهم کرد. در این مرحله، نفوذ صرفاً در سطح فشار بیرونی یا همراهی تاکتیکی باقی نماند، بلکه به شکل سلطه ساختاری در متن حکومت نهادهای شد؛ روندی که سرانجام در دوران رضاخان پهلوی به اوج رسید.

درواقع پس از انقلاب مشروطه، هرچند نهادهای تازه‌ای چون مجلس شورای ملی و قوانین مُدون وارد عرصه سیاست شدند، اما این دستاوردها در عمل تحت سیطره بازی قدرت‌های خارجی قرار گرفتند. مصالحه روسیه و انگلیس در قالب قرارداد ۱۹۰۷ م، ایران را عملاً به سه منطقه تقسیم کرد: «منطقه شمال، حوزه نفوذ روس؛ منطقه جنوب، حوزه نفوذ انگلیس؛ و یک باریکه بی‌طرف در مرکز» (علی صوفی، ۱۳۸۹: ۱۳۱). قراردادی که «ادوارد براون» در کتاب خویش با عنوان «انقلاب ایران» آن را این‌گونه تصویر می‌کند:

«بریتانیای شیر و روسِ خرس، سرگرم کوبیدن و خُرد کردن یک گربه بدشانس به نام ایران هستند و شیر می‌گویند شما می‌توانید با سر آن بازی کنید و من می‌توانم با دم آن و هر دو می‌توانیم کمر کوچکش را نوازش کنیم، درحالی‌که گربه بدبخت ناله می‌کند که من به خاطر نمی‌آورم در این مورد با من مشورت شده باشد» (براون، ۱۳۷۶: ۱۷۱). این تقسیم، نه‌تنها استقلال سیاسی ایران را مخدوش ساخت، بلکه زمینه‌ای فراهم آورد تا هر تحول داخلی در چارچوب منافع دو قدرت تفسیر شود.

جنگ جهانی اول بر وخامت اوضاع افزود. ایران رسماً بی‌طرف بود، اما در زمانی که روسیه، آلمان و عثمانی هر کدام به نحوی مغلوب و از عرصه جنگ خارج شده بودند، زمام سرنوشت غرب آسیا - به جز سوریه و لبنان که قیمومیت‌شان به فرانسه سپرده شده بود - عملاً در دست بزرگ‌ترین دولت فاتح آن زمان - انگلیس - قرار داشت و خطری مهم‌تر و شدیدتر، استقلال تازه نجات یافته کشور ایران را تهدید می‌نمود. بدین ترتیب، زمینه از هر حیث برای پیشبرد اغراض و مطامع سیاسی انگلیس در ایران هموار شده بود (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۸: ۹ و ۱۰). در این شرایط، انگلیسی‌ها درحالی‌که ایران را به اشغال خویش درآورده بودند، «سعی کردن با فراهم آوردن زمینه سقوط کابینه صمصام‌السلطنه و انتصاب حسن وثوق، معروف به وثوق‌الدوله، در پُست نخست‌وزیری در اوت ۱۹۱۸ سلطه سیاسی‌شان را نیز مستحکم‌تر کنند. بهترین توصیفی که می‌توان از دولت وثوق ارائه داد این است که دولت او یک دولت استبدادی غیرنظامی تحت حمایت انگلیس بود که قصد داشت کنترل دائم ایران و منابع اقتصادی آن، به‌ویژه نفتش را به دست بگیرد و توسعه اقتصادی ایران را در راستای منافع خویش هدایت کند. اجرای قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ با انگلیس، کشور را رسماً به مستعمره انگلیسی‌ها تبدیل می‌کرد» (مجد، ۱۳۸۹: ۱۳). آبرونساید، فرمانده نیروهای انگلیسی در ایران، به این واقعیت در خاطرات خویش اشاره کرده و می‌نویسد: «قرارداد تحمیلی سال ۱۹۱۹ انگلیس-ایران، عملاً ایران را به کشوری تحت‌الحمایه انگلیس تبدیل می‌کرد و البته پایگاهی برای تحریکات و اقدامات ضد شوروی انگلیس‌ها در ایران پدید می‌آمد» (آبرونساید، ۱۳۶۲: ۸۰).

اگرچه مواد این قرارداد بدون تصویب مجلس به مورد اجرا گذاشته شده بود، اما مخالفت شدید مردم به رهبری شهید مدرس با انگلیسی‌ها و این قرارداد، روشن ساخت که با تجربه دولت استبدادی غیرنظامی و ثوق، اجرای کامل و طولانی مدت این موافقت‌نامه غیرممکن است. در این شرایط، انگلیسی‌ها کوشیدند تا با استقرار یک دولت استبدادی نظامی، کنترل ایران و منابع آن را برای مدتی طولانی به دست بگیرند. آیت‌الله خامنه‌ای در این رابطه می‌فرماید: «انگلیسی‌ها قراردادی را با دولت قاجاریه در میان گذاشتند که بر اساس آن قرارداد، تمام مسائل مالی و تمام مسائل نظامی کشور ایران در قبضه انگلیسی‌ها قرار می‌گرفت. مرحوم سید حسن مدرس، آن عالم آگاه، با این قرارداد مخالفت کرد و نگذاشت این لایحه در مجلس شورای ملی آن روز تصویب شود. بعد که انگلیسی‌ها از اینجا محروم شدند و دیدند نمی‌شود این‌طور عمل کرد، به فکر تازه‌ای افتادند. فهمیدند باید در ایران یک دیکتاتور را بر سرکار بیاورند تا امثال مدرس‌ها را قلع و قمع کند؛ با مردم با کمال خشونت رفتار کند؛ خواسته‌های انگلیس را اعمال کند» (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۷۹/۰۷/۱۴).

«این استبداد نظامی، با کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ در ایران برقرار شد و در نتیجه آن یک افسر قزاق گمنام و تقریباً بی‌سواد از خانواده‌ای روستایی به مدت ۲۰ سال دیکتاتور نظامی ایران شد. این مرد همان رضاخان بود» (مجد، ۱۳۸۹: ۱۴). شواهد تاریخی نشان می‌دهد که این کودتا بدون چراغ سبز لندن ممکن نبود. آبرونساید در خاطرات خود به این امر اذعان نموده و می‌نویسد «گمان کنم همه فکر می‌کنند که من کودتا را ترتیب دادم. راستش را بخواهید، تصور می‌کنم من این کار را کردم» (آبرونساید، ۱۳۶۲: ۱۴). در نتیجه این کودتا، رضاخان ابتدا با مقام سردار سپهی وارد کابینه شد و سپس، به مقام وزارت جنگ و آنگاه، نخست‌وزیری رسید. او آن قدر قدرتمند شده بود که توانست لقب فرماندهی کل قوا را نیز از مجلس بگیرد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۴۹).

در سال ۱۹۲۵ م و در نتیجه کودتای انگلیسی دیگری، طومار سلسله قاجار در هم پیچیده و رضاخان، شاه ایران شد (مجد، ۱۳۸۹: ۱۴). در این دوره، انگلیسی‌ها به‌جای سیاست قدیمی نفوذ سیاسی غیرمستقیم به دنبال ایجاد یک سلطه پایدار و متمرکز بوده‌اند.

به تعبیر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای «از زمان رضاخان به این طرف، انگیزه‌های اساسی وارد کار شد و غرب -خصوصاً انگلیس- قصد داشت که کلاً ایران را قبضه کند. این تصرف یا به صورت ایجاد یک حکومت واقعاً انگلیسی بود -که البته نتوانستند این کار را بکنند- و یا این که حکومتی ایرانی تشکیل دهند ولی همه‌ی مقدراتش به دست آن‌ها باشد. راه دوم انتخاب شد و حکومت پهلوی بر اساس این تصمیم شکل گرفت و رضاخان روی کار آمد» (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۷۴/۰۶/۱۴). براین اساس، «رضاخان را انگلیسی‌ها در این کشور سرکار آوردند» (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۸۴/۰۱/۳۰) و او نیز «که مثل یک گرگ وحشی به مردم میتاخت، در مقابل ارباب‌های انگلیسی، هر امتیازی که خواستند، به آن‌ها داد» (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۸۹/۰۸/۰۵). این، به معنای مهندسی یک سلطه سیاسی تمام‌عیار بود. درواقع، هدف لندن از این کودتا، «برقراری ثبات سیاسی در ایران [بود] به گونه‌ای که منافع اصلی امپراتوری بریتانیا در منطقه تهدید نشود» (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۲۲). ثباتی سیاسی که زمینه را برای سلطه بی‌چون‌وچرای انگلیس در ایران فراهم می‌ساخت. به تعبیر آیت‌الله خامنه‌ای «هرج و مرج قبل از رضاخان، به وسیله مشت پولادین رضاخان و با کمک دولت انگلیس از بین رفت و یک نظم تحمیلی و استبدادی در کشور به وجود آمد که پنجاه و پنج سال ادامه پیدا کرد» (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۷۹/۰۷/۱۴). از این منظر، کودتا نقطه عطفی بود که نفوذ سیاسی غرب را از سطح چانه‌زنی در مجلس و نفوذ در میان رجال، به سطح سلطه حکومتی -سلطه متمرکز و پایدار- ارتقاء داد.

رضاخان پس از رسیدن به سلطنت، پروژه مُدرنیزاسیون -و به تعبیر برخی نویسندگان «شبه مُدرنیزاسیون» (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۴۵)- را آغاز کرد؛ پروژه‌ای که در ظاهر با شعار ایجاد دولت مقتدر و نوسازی کشور پیش می‌رفت، اما در عمل الگوهای آن وابسته به غرب و به‌ویژه انگلیس بود. ایجاد ارتش مُدرن، نوسازی دستگاه اداری، تغییرات در پوشش و فرهنگ عمومی و حتی اصلاحات حقوقی، همگی با تقلید از مُدل‌های اروپایی طراحی شد. این نوع مُدرنیزاسیون را می‌توان «مُدرنیزاسیون وابسته» نامید؛ زیرا نه بر پایه ظرفیت‌های بومی و نیازهای جامعه ایرانی، بلکه بر اساس خواست و منافع قدرت‌های خارجی شکل گرفت. آیت‌الله خامنه‌ای به این موضوع در ضمن پرسشی پرداخته و

می‌فرمایند: «آدم‌های ضعیف النفسِ بددلِ کج‌سلیقه‌ای هستند که گاهی از کارهای به‌اصطلاح عمرانی رضاخان تعریف می‌کنند و مثلاً می‌گویند او راه‌آهن کشید و امنیت را برقرار کرد! باید از این‌ها پرسید که آیا احداث راه‌آهن و ایجاد امنیت برای مردم بود یا برای قدرت‌های خارجی؟! چه کسانی از این کارهای به‌اصطلاح عمرانی سود می‌بردند؟» (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۷۴/۰۶/۱۴).

یکی دیگر از ابزارهای تثبیت سلطه، مهار و تضعیف نهاد دین بود. درحالی‌که مشروطه با رهبری علماء آغاز شده بود، در دوران پهلوی اول بسیاری از نهادهای دینی محدود شدند. قیام علمای اصفهان، اعتراضات حوزه‌های علمیه و مقاومت‌هایی چون قیام مسجد گوهرشاد، همگی نشان‌دهنده این شکاف بودند. رضاخان که با شعار نوسازی آمده بود، در حقیقت به حذف دین و استقلال پرداخت و این چیزی جز اجرای سیاست بیگانگان نبود: «در حقیقت رضاخان عاملی بود که انگلیسی‌ها او را وارد صحنه کردند تا نظام دینی را در ایران به هم بریزد. به همین خاطر در سال ۱۳۱۴ شمسی گذاشتن عمامه و حضور روحانیت در جامعه را ممنوع کرد و نظام حوزه علمیه را به هم زد و روحانیت را مجبور به خانه‌نشینی کرد» (خامنه‌ای، بیانات: ۱۳۷۴/۰۶/۱۴). از منظر نفوذ غرب، این اقدام دو کارکرد داشت: نخست، از میان بردن رهبری مستقلی که می‌توانست مقابل سلطه بایستد؛ دوم، جایگزینی آن با الگوهای فرهنگی غربی که وابستگی فکری را تکمیل می‌کرد.

سلطه غرب در دوره رضاخان صرفاً سیاسی و اقتصادی نبود، بلکه فرهنگی و نمادین نیز بود. بدین ترتیب، شبه‌مدرنیسم رضاخانی که هم دچار ازخودبیگانگی بوده و هم از عقده حقارت ملی رنج می‌برد، تمام کوشش خود را بکار بست تا «خرده‌مدل‌هایی نمایشی را که نشان‌دهنده همگونی جوامع آن‌ها با جوامع اروپایی باشد؛ خلق کنند» (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۷۱). تغییر اجباری پوشش (کلاه پهلوی، سپس کلاه شاپو)، تأسیس دانشگاه تهران بر پایه مدل‌های اروپایی و سیاست‌های زبانی و هویتی، همگی در راستای شکل‌دهی به جامعه‌ای بودند که الگوهای هویتی‌اش غربی باشد. جلال‌آل‌احمد این روند را امتداد همان غرب‌زدگی می‌دانست که در مشروطه آغاز شد و در دوران پهلوی به اوج رسید (آل‌احمد،

۱۳۸۵). از دید تاریخی، این تحولات فرهنگی مکمل سیاست‌های سیاسی بودند: نفوذ دیگر فقط در کابینه و مجلس نبود، بلکه در ذهن و زندگی روزمره مردم نیز رسوخ کرد. به این ترتیب، دوره پهلوی اول را می‌توان نقطه تثبیت سلطه ساختاری غرب در ایران دانست. در این دوره انگلیس از طریق کودتا و حمایت از رضاخان، نفوذ خود را به سلطه حکومتی بدل کرد؛ پروژه‌های شبه مَدرنیزاسیون ظاهراً ملی، اما در عمل وابسته به غرب، کشور را در مسیر وابستگی نهادی قرار دادند؛ نهاد دین و نیروهای مستقل سرکوب شدند تا جایی برای مقاومت سازمان‌یافته باقی نماند؛ و فرهنگ و هویت ایرانی تحت فشار غربی‌سازی قرار گرفت تا نفوذ به سطح ذهن و زندگی مردم رخنه یابد.

۴. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با بازخوانی روند نفوذ سیاسی غرب در ایران از اواخر قرن هجدهم تا استقرار سلطه پهلوی اول نشان می‌دهد که این پدیده نه حادثه‌ای دفعی، بلکه فرآیندی تدریجی، لایه‌لایه و پیوسته بوده است؛ فرآیندی که از روابط ظاهراً دیپلماتیک آغاز شد، با امتیازات اقتصادی و شبکه‌های مالی تعمیق یافت، در آستانه مشروطه در نرم‌افزار حکمرانی درونی شد و نهایتاً با کودتای ۱۲۹۹ و سلطنت رضاخان به سلطه ساختاری و حکومتی انجامید. در تمام این مسیر، سه سطح به‌هم‌پیوسته سرنوشت ایران را رقم زد: اراده سلطه‌جویانه قدرت‌های خارجی، ضعف‌ها و شکاف‌های درونی ساختار حکمرانی و مقاومت‌های مردمی و دینی که هرچند در بزنگاه‌هایی مؤثر بودند، اما در مجموع نتوانستند جلوی تبدیل نفوذ به سلطه را بگیرند. این پیوستگی تاریخی بر آن دلالت دارد که هرگاه ضعف‌های داخلی با فشارهای بیرونی هم‌افزا شوند، نفوذ دشمن بازتولید می‌شود و با تغییر ترجیحات و قواعد بازی، شکل سلطه به خود می‌گیرد.

تحلیل این سیر تاریخی در چارچوب مفهوم «نفوذ» نزد حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نشان می‌دهد که دشمن وقتی از جنگ سخت ناتوان است، به جنگ نرم رو می‌آورد و با تغییر دستگاه محاسباتی جامعه کار را پیش می‌برد. در این نگاه، نفوذ یعنی تغییر ترجیحات و ارزش‌ها بدون اجبار عریان؛ از همین رو، ابتدا در سطح ترجیحات دربار و نخبگان رخ می‌دهد (با هدیه، وعده، میانجی‌گری)، سپس قواعد حکمرانی را با امتیازها و قراردادهای

تغییر می‌دهد و نهایتاً با فرهنگ‌سازی و الگوهای آموزشی و اداری، ذهن و سبک زندگی را بازآرایی می‌کند. تجربه ایران دقیقاً همین سه گام را طی کرد: روابط دیپلماتیک ظاهرالصلاح، به اقتصاد امتیازی و قیمومت مالی انجامید؛ آن هم به نفوذ نهادی در مشروطه بدل شد؛ و این سه، سلطه حکومتی پهلوی اول را ممکن ساختند.

در این میان، مهم‌ترین بستر پیشروی دشمن، ضعف داخلی بود. استبداد دیوانی قاجار، فساد درباری، ناکارآمدی مالیه، شکاف‌های نخبگانی و احساس حقارت فرهنگی، دروازه‌های نفوذ را گشود. پذیرش پیمان‌های ناعادلانه و امتیازات گسترده غالباً ناشی از همین ضعف‌ها بود نه صرفاً زور نظامی بیگانه. از این رو، نفوذ تنها با ابزار بیرونی پیش نمی‌رود؛ وقتی دستگاه محاسباتی نخبگان و جامعه آسیب ببیند، نفوذ از درون مؤثر می‌شود و به سرعت به سلطه تبدیل می‌شود.

ابعاد نفوذ نیز هم‌افزا بودند. نفوذ اقتصادی با وام‌ها و امتیازها، وابستگی مالی و بودجه‌ای آفرید و کفایت سیاسی مستقل را تحلیل برد؛ نفوذ سیاسی با حضور دربار، مجلس و نهایتاً مهندسی قدرت، تصمیمات کلان را در مدار منافع بیگانه چرخاند؛ نفوذ فرهنگی با ترویج فرهنگی مآبی، پذیرش اجتماعی قواعد وارداتی را افزایش داد؛ و نفوذ امنیتی در بزنگاه‌ها، از فشار نظامی تا کودتا، ضامن تثبیت سلطه شد. این منظومه چهارگانه توضیح می‌دهد که غرب برای سلطه بر ایران، به‌ندرت به اشغال مستقیم تکیه کرد؛ بلکه با یک راهبرد جامع، درهم‌تنیده و مرحله‌ای عمل نمود.

از این تجربه، چند درس راهبردی برای امروز ایران به‌روشنی به دست می‌آید. نخست آن‌که مصون‌سازی در برابر نفوذ، پیش از هر چیز، نیازمند ترمیم درون است: شفافیت اداری، قانون‌گرایی، پاسخ‌گویی و مبارزه با فساد باید ستون‌های حکمرانی را استوار کند؛ مشارکت عمومی و عدالت اجتماعی، سرمایه اجتماعی را افزایش می‌دهد و کانال‌های نفوذ را می‌بندد. دوم، استقلال اقتصادی پیش‌شرط استقلال سیاسی است. هر نوع وابستگی مالی و نفتی، قدرت چانه‌زنی را می‌کاهد و دست بیگانه را برای دستور کارگذاری باز می‌کند؛ تنوع‌بخشی به اقتصاد، تولید ملی و شبکه‌های مالی سالم، سپر نفوذند. سوم، فرهنگ و هویت خط مقدم است. اگر «خاکریز فرهنگی» سُست شود، قراردادهای فشارهای خارجی

راحت‌تر به متن زندگی مردم راه می‌یابند. حفظ مرجعیت دینی و تقویت الگوهای بومی، هم عقلانی و هم راهبردی است. چهارم، تشخیص دوست و دشمن در بزنگاه‌ها حیاتی است. تکیه به قدرت‌های خارجی - با نیت حل بحران - در تاریخ ما بارها به مشروعیت‌بخشی به داوری بیگانه انجامیده و به نفوذ و سپس سلطه ختم شده است. پنجم، مقاومت باید پیوسته و چندبُعدی باشد؛ تجربه تنباکو مخالفت با ۱۹۱۹ م نشان داد که بسیج اجتماعی و دینی می‌تواند نفوذ را عقب بزند، اما اگر این مقاومت به اصلاح ساختاری و فرهنگی منتهی نشود، دشمن از مسیر دیگری باز می‌گردد.

سخن پایانی آنکه، نفوذ سیاسی غرب در ایران الگوی «تغییر تدریجی محاسبات» بود که در سه گام تغییر ترجیحات نخبگان، تغییر قواعد حکمرانی و تغییر ذهنیت جامعه پیش رفت و به سلطه پهلوی اول انجامید. این الگو امروز نیز قابلیت بازتولید دارد: رسانه‌ها و پلتفرم‌ها می‌توانند بار نفوذ فرهنگی را به دوش بکشند؛ شبکه‌های مالی و تحریم‌ها می‌توانند وابستگی اقتصادی ایجاد کنند؛ و فشارهای دیپلماتیک می‌تواند محاسبات تصمیم‌گیران را دست‌کاری نماید؛ اما همان‌قدر که الگو تکرار شدنی است، راه خنثی‌سازی آن نیز روشن است: خودآگاهی تاریخی، تقویت بنیان‌های درونی و مرزبندی هوشمندانه با قدرت‌های سلطه‌گر. هر جا مردم متحد شدند و بر هویت دینی و ملی پای فشردند، نفوذ عقب نشست؛ هر جا ضعف‌ها و تفرقه‌ها غالب شد، سلطه سایه افکند. این چرخه همچنان معتبر است و می‌تواند چراغ راه سیاست‌گذاری امروز باشد: استقلال نه فقط با «نه» گفتن به دشمن که با «آری» گفتن به اصلاح درون، اقتصاد مولد و فرهنگ خودباورانه پایدار می‌شود.

فهرست منابع:

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۷۷). ایران بین دو انقلاب. ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- ابوالحسنی (منذر)، علی. (۱۳۸۶). مشروطه و تحسن در سفارت انگلیس. مجله‌ی زمانه، شماره ۵۹.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی. (۱۳۶۷). تاریخ منتظم ناصری. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- آقاحسینی، علی رضا. (۱۳۸۸). شالوده‌شکنی امتیاز رویت از نگاهی دیگر. نشریه تاریخ روابط خارجی، شماره ۳۸ و ۳۹، ۹۰-۷۲.
- آل احمد، جلال. (۱۳۸۵). غرب زدگی. ویراستار: حسین خرمی. قم: نشر خرم.
- آلوانی، سیدمهدی. (۱۳۸۹). مدیریت عمومی. تهران: نشر نی.
- بارون، رابرت؛ بیرن، دان؛ و برنسکامپ، نایلا. (۱۳۹۸). روان‌شناسی اجتماعی، چاپ سیزدهم. ترجمه یوسف کریمی. تهران: نشر روان.
- بافنده ایمان دوست، صادق. (۱۳۸۹). از بحران‌های مالی دوره قاجار تا شکل‌گیری نظام بانکی ایران. پژوهشنامه تاریخ، شماره ۱۸، ۹۶-۸۳.
- براون. ادوارد. (۱۳۷۶). انقلاب ایران. تهران: امیرکبیر.
- جعفریان، رسول. (۱۳۶۹). بررسی و تحقیق در جنبش مشروطیت ایران: بررسی کامل ابعاد تحسن مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس. قم: انتشارات طوس.
- جلالی، غلامرضا. (۱۳۸۷). حاج ملاعلی کنی: دانشنامه جهان اسلام، جلد دوازدهم. تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
- حیدری، اصغر. (۱۳۸۶). روحانیت و نهضت تحریم تنباکو. تاریخ معاصر ایران، شماره ۴۲، ۱۱۶-۷۷.
- خامنه‌ای، سید علی (۱۳۶۸-۱۴۰۴). بیانات از سال‌های ۱۳۶۸ الی ۱۴۰۴.
- خمینی، روح‌الله. (۱۳۷۸). صحیفه امام، جلد ۱۳: سخنرانی در جمع بانوان شمیران (شکست طرح کودتا در ایران- تقویت روح). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

- خمینی، روح‌الله. (۱۳۷۸). صحیفه امام، جلد ۲۱: حکم به آقای خامنه‌ای (لزوم نظارت بر تدوین کتاب‌های درسی). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- خمینی، روح‌الله. (۱۳۷۸). صحیفه امام، جلد ۲۱: نامه [به آقای لواسانی؛ درخواست کتاب]. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۳۷۴). مفردات الفاظ قرآن (ترجمه غلامرضا خسروی حسینی)، جلد چهارم. تهران: مرتضوی.
- روشن‌ضمیر، مونیکا. (۱۳۵۶). نفوذ سیاسی انگلیس در دربار قاجار و رقابت با سیاست فرانسه در ایران. مجله‌ی بررسی‌های تاریخی، سال دوازدهم، شماره ۲. ۱۱-۴۰.
- رئیسی، مینا. (۱۳۹۱). امتیاز داری. مجله مطالعات تاریخی، شماره ۳۷، ۲۰۹-۱۸۵.
- سام‌دلیری، کاظم. (۱۳۸۸). نفوذ اجتماعی. تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- شیخ‌الاسلامی، جواد. (۱۳۶۸). اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس. جلد اول. تهران: مؤسسه کیهان.
- علی‌صوفی، علیرضا. (۱۳۸۹). اثر پیمان ۱۹۰۷ (روسیه و انگلستان) بر سیاست‌های داخلی و خارجی ایران. اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۷۷ و ۲۷۸، ۱۴۳-۱۲۸.
- عمید، حسن. (۱۳۸۹). فرهنگ فارسی عمید. تهران: انتشارات راه رشد.
- قربانی، محمد. (۱۳۷۱). فتوای تحریم تنباکو پیامدهای آن. حوزه، شماره ۵۰ و ۵۱. (برگرفته از پرتال جامع علوم انسانی).
- قرشی‌بنایی، علی‌اکبر. (۱۴۱۲ ق). قاموس قرآن، جلد پنجم. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۷۲). اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.
- کربلایی اصفهانی، شیخ حسن. (۱۳۸۲). تاریخ دخانیه یا تاریخ وقایع تحریم تنباکو. به کوشش رسول جعفریان. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- کرزن، جرج. (۱۳۸۸). ایران و قضیه ایران. ترجمه وحید مازندرانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کسروی، احمد. (۱۳۸۳). تاریخ مشروطیت. تهران: انتشارات امیرکبیر.

- مارکس، کارل. (۱۳۸۷). دو مقاله درباره‌ی جنگ انگلیس و ایران بر سر هرات. ترجمه‌ی سیروس سهامی. مجله حافظ، شماره ۵۴، ۹-۱۲.
- مجد، محمدقلی. (۱۳۸۹). رضاشاه و بریتانیا بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا. ترجمه مصطفی امیری. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- محمود، محمود. (۱۳۷۸). تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی. تهران: انتشارات اقبال.
- مصطفوی، حسن. (۱۳۶۸). التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، جلد چهارم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- معین، محمد. (۱۳۸۶). فرهنگ فارسی معین. تهران: انتشارات آدنا.
- ملک‌زاده، مهدی. (۱۳۸۳). تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. تهران: سخن.
- مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی. (۱۳۹۶/۰۹/۱۸). آیت‌الله سیدمحمد طباطبایی. برگرفته از پایگاه اینترنتی مؤسسه به نشانی: <https://psri.ir/?id=f67gqsx1>.
- میرآخورلو، نسرین. (۱۳۸۸). امتیاز داری از زمان انعقاد تا لغو آن. پیام بهارستان، سال اول، شماره ۳، ۴۵۴-۴۴۳.
- میرخواند. (۱۲۷۰). تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء. به تصحیح جمشید کیان‌فر. بی‌جا.
- هدایت، مهدیقلی. (۱۳۴۴). خاطرات و خطرات: توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من. تهران: کتاب‌فروشی زوار.
- وثوقی، محمدباقر. (۱۳۸۱). میرزا مهدی علی‌خان بهادر، جنگ و خلیج‌فارس. پژوهشنامه‌ی علوم انسانی، شماره‌ی ۳۸، ۱۷۷-۱۹۰.
- Kaye, John William. (1874). History of the War in Afghanistan. [Online].